گفت‌وگو

خاطراتی از سردار شهید حبیب‌الله کریمی در گفت‌وگو با همرزم شهید

جان شیرین را فدای همرزمانش کرد

از چپ شهیدان شیری، کابلی و صادقی

■ علیرضا محمدی

شهید حاج حبیب‌الله کریمی فرمانده توانمند تیپ توپخانه ۶۳ خاتم‌الانبیا (ص) بود که یاد و خاطره‌اش همواره در ذهن یاران و همرزمانش جاودانه است. نوع شهادت حاج حبیب نمونه بارزی از ایثارگری و از جان گذشتگی بود. شامگاه ۲۸ فروردین سال ۱۳۶۶ در حالی که او از جلسه قرارگاه به مقر تاکتیکی تیپ ۶۳ برمی‌گشت، متوجه بمباران شیمیایی دشمن شد. در آن لحظات تعدادی از نیروهای حاج حبیب در آسایشگاه‌ها مشغول استراحت بودند. بنابراین شهید کریمی بدون اینکه ماسک داشته باشد، به جای حفظ جان خودش به آسایشگاه‌ها رفت و با بیدار کردن نیروهایش، جان آنها را نجات داد، اما خودش بر اثر استشمام گازهای سمی، به شهادت رسید. هر ساله یادواره شهید حاج حبیب‌الله کریمی، فرماندهان و ۱۴۶ شهید توپخانه ۶۳ خاتم‌الانبیا(ص) در سالروز شهادت او برگزار می‌شود. به همین مناسبت و به همت دفتر حفظ و نشر آثار و ارزش‌های دفاع‌مقدس تیپ مستقل توپخانه ۶۳ خاتم‌الانبیا(ص) در گفت‌وگو با قاسم یاسینی جانشین واحد اطلاعات نظامی تیپ توپخانه ۶۳ خاتم‌الانبیا(ص) و از همرزمان شهید خاطراتی از او را تقدیم حضورتان می‌کنیم.

هر فرد یک جان دارد و شوخی نیست. مثل آن ابزار نیست یا مثل آن سهمیه حج نیست. جانی که خدا یک بار می‌دهد و یک بار هم می‌گیرد، ولی حاج حبیب حاضر شد همان یک جانش را در راه نیروهایش و دوستان و همرزمانش فدا کند. خدا هم بال پرواز به او داد و عاشقانه به سمت معشوقش پر کشید

■ **شوخی کردم و جدی بخشید!**

یک روز در سنگر استراحت عقبه همراه برادران شهید حاج حبیب‌الله کریمی، شهید حاج حسین کابلی، حاج‌آقا صادقی و حاج‌رضا سلیمانی و چند نفر دیگر از دوستان نشسته بودیم. حاج حبیب ابزاری که بعدها به ابزار همه کاره معروف شد به ما نشان داد. در اصل چند چیز در یک ابزار بود مثل چاقو، پیچ گوشتی، قاشق، چنگال و چیزهای مختلف دیگر که به ایشان هدیه داده بودند.

ما برای اولین بار چنین چیزی را می‌دیدیم. ایشان گفت تا حالا همچین چیزی دیدید؟ ابزار همه کاره را گرفتیم و دور تا دور بین بچه‌ها چرخید. همه تعجب کردند و یک به یک این ابزارها را با دقت بررسی کردند. آلمانی بود و رنگ قرمزی داشت. خیلی هم خوشگل و خوش دست بود. من ابزار را گرفتم و به شوخی گذاشتم در جیبم. گفتم ممنون لطف کردی حاج آقا و بعد از چند دقیقه از جیبم در آوردم و گفتم خدمت شما.

حاجی بلافاصله گفت نه مال خودت. گفتم حاج آقا شوخی کردم. گفت نه من شوخی ندارم! مال خودت. گفتم حاج آقا به خدا شوخی کردم، اما ایشان گفت نه باید برداری وگرنه ناراحت می‌شوم. خلاصه با اصرار او این به اصطلاح ابزار همه کاره را گرفتم و الان هم از ایشان به عنوان یادگاری پیشم است.

■ **دل کندن از تعلقات حتی سفر حج**

این خاطره را تعریف کردم تا بگویم یک ویژگی بارزی که حاج حبیب داشت، همین دل کندن بود. خیلی راحت می‌بخشید. خیلی راحت از علایقش دل می‌کند. خیلی راحت افراد دیگر را نسبت به خودش در استفاده از مواهب ترجیح می‌داد. یادم است سال ۶۴ در مدینه منوره جلوی بعثه حضرت امام(ره) منتظر شروع راهپیمایی برائت از مشرکین بودم که هر ساله انجام می‌شد. قرار بود توجیه و سازماندهی بشویم. همینطور که نشسته بودم و در حال خودم بودم، به ناگاه کسی از پشت سر دستاش را گذاشت رو چشم‌های من! متوجه نشدم چه کسی هست. بغل دستی‌اش گفت فکر می‌کنی کی باشه؟ کمی دستاشو لمس کردم، ولی اصلاً حدس نمی‌زدم که در این کشور غریب چه کسی می‌تواند باشد. برگشتم نگاهش کردم. خیلی خوشحال شدم؛ حاج حسین کابلی بود.

حاج‌حسین داداش صیغه‌ای من بود، آنقدر خوشحال شدم که وصف‌ناپذیر است. بعد گفتم مگر بنا بود شما به این سفر بیایید؟ حاج حسین گفت: «این قصه سر دراز دارد. راستش یک امتیاز بود و به نام حاج حبیب کریمی درآمده بود، اما روزی که اسمش درآمد، من به شوخی به ایشان گفتم امسال من جای شما می‌روم و حاجی هم به راحتی پذیرفت. بعد دیدم که حاجی موضوع را جدی گرفته، گفتم حاجی جان شوخی کردم. صرفاً یک چیزی پراندم جدی نبود. مگر به همین راحتی است که سهمیه تعلق بگیرد و اسم آدم در بیاید. این سفر برای شماست. شما برو، اما باز حاج حبیب محکم گفت: نه باید تو بروی! نهایتاً حکم ایشان را پذیرفتم و من آمدم.»

■ **در شهادت هم ایثارگر بود**

این خاطره نشان می‌دهد آن ویژگی دل کندن حاج حبیب از تعلقات اصلاً ربطی نداشت که مثلاً یک ابزار کوچک باشد یا سهمیه حج یا هر چیز دیگری. حاجی اهل بخشش بود. اهل ایثار بود. روحش با خدای خودش عجین بود. روحش با انبیا محشور بود. همان موقعی که زنده بود، وابسته به عالم بالا بود و دل کنده از عالم کوچک و ناچیز مادی. وگرنه چطور می‌شود فردی به این راحتی بتواند از مادیات دل بکند. چه برسد به اینکه حاج حبیب حتی از امکانات معنوی مثل سفر حج هم به نفع بقیه، برای رشد و اعتلای معنوی دیگران دل می‌کند.

این بخشیدن و اینکه افراد دیگر را نسبت به خودت ترجیح دادن، این همان بال پروازی است که حاجی را به اوج رساند و نهایتاً هم آن شبی که ایشان به شهادت رسید به خاطر ایثارگری بود. به روایت برادر عزیزمان حاج آقا نوشادی همه شنیدیم که آنجا چه اتفاقی افتاد.

آن شب این دو بزرگوار در گرماگرم عملیات کربلای ۸ در اهواز جلسه‌ای بودند و بعد از جلسه حدود ساعت ۱۲ شب به بعد خودشان را می‌رسانند به منطقه جنگی و به تطبیق و عقبه تاکتیکی تیپ که در مندوان بود. تا می‌رسند می‌بینند دشمن بعثی به شدت منطقه را زیر آتش گرفته و در اصل عمدتاً داشت با گلوله‌های شیمیایی توپ و خمپاره و حتی هلیکوپتر که سابقه کمتری داشت، شلیک می‌کرد.

اینجا باز حاجی بدون اینکه خودش را در نظر بگیرد و قدری تأمل کند تا ماسک بزند، می‌دود تا نیروهایش را هوشیار کند و آنها را از خواب بیدار کند. به این وسیله او جان خیلی‌ها را آن شب نجات می‌دهد. حاج حبیب در آنجا می‌تواند به اتفاق حاج آقا نوشادی جان قریب به ۷۰،۸۰ نفر را نجات بدهند. حاج آقا نوشادی بیهوش می‌شود و فردی به ایشان آمپول می‌زند، اما حاج حبیب‌الله کریمی در حالی که سرش به آهن سر در سنگر اصابت می‌کند، در سنگر می‌افتد و دیده نمی‌شود. بنابراین بر اثر استنشاق موادشیمیایی به شهادت می‌رسد.

او در راه نجات جان دیگران، جان خود را در طبق اخلاص می‌گذارد و به پیشگاه الهی عرضه می‌کند. اشاره کردم این همان ویژگی ترجیح دادن افراد نسبت به خود است که از ویژگی‌ها و خصوصیت‌های بارز حاجی بود. او در شهادت هم جان عزیز و شیرین خودش را سخاوتمندانه در راه دوست می‌بخشد.

هر فرد یک جان دارد و شوخی نیست. مثل آن ابزار نیست یا مثل آن سهمیه حج نیست. جانی که خدا یک بار می‌دهد و یک بار هم می‌گیرد، ولی حاج حبیب حاضر شد همان یک جانش را در راه نیروهایش و دوستان و همرزمانش فدا کند. خدا هم بال پرواز بهش داد و او عاشقانه به سمت معشوقش پر کشید. روح شاد و ان‌شاءالله راهش پر رهرو باشد.

■ **خاطره‌ای از عملیات کربلای ۵**

خاطره دیگری هم از شهیدان حاج محمد کابلی و حسن شیری از نیروهای توانمند تیپ ۶۳ خاتم‌الانبیا(ص) دارم. یک روز در گرماگرم کربلای ۵ جهت انجام کاری به عقبه تیپ ۶۳ واقع در ساختمان‌های معروف به پنج طبقه رفتم. روز قبل یکی از فرماندهان عزیز تیپ به نام محمد صادقی بر اثر ترکش توپخانه دشمن به شهادت رسیده بود.

در واحد ستاد تیپ به دنبال فردی بودم و اتاق به اتاق او را صدا می‌کردم. به ناگاه چشمم به شهید حسن شیری افتاد که با دیدگانی اشکبار مشغول مرتب کردن لباس‌ها درون یک ساک بود در کف اتاق بود. پرسیدم حسن اینجا چیکار می‌کنی؟ این لباس‌ها چیه؟ گفت لباس‌های محمد صادقی است. دارم جمع و جور می‌کنم که با لوازمش بروم تهران و در مراسم تشییع شهید شرکت کنم، اما حاج حسین کابلی اجازه نمی‌دهد.

من به قیافه نالان حسن شیری چشم دوخته بودم و بعد از کمی مکث گفتم خب الان تو شلوغی عملیات کجا می‌خوای بری؟ محمد که خوش به حالش شد و رفت. الان که نمی‌شود جبهه را ترک کرد، ولی حسن شیری به خاطر وابستگی که به محمد صادقی داشت، در حال دیگری بود و گوشش بدهکار نبود. هرچند در هر صورت باید حرف فرمانده‌اش را گوش می‌کرد. چند روزی گذشت و همه درگیر پاسخ دادن به پاتک‌های شدید بعثی‌ها بودیم. منطقه عملیاتی کربلای ۵ بسیار کوچک و در محدوده‌ای معروف به پنج ضلعی بود. تمام درگیری‌ها و رد و بدل شدن‌های آتش دو طرف در همین محدوده صورت می‌گرفت. لذا هم تعداد شهدای ما بالا بود، هم تلفات دشمن قابل توجه و طبق معمول نیروهای بعثی از همه امکانات برای انجام پاتک‌های خودشان بهره می‌گرفتند.

در همین محدوده کوچک هواپیماهای دشمن به دنبال شکار خودرو یا هر جنبنده‌ای می‌گشتند. درست پنج روز بعد از شهادت محمد صادقی عزیز، حاج حسین کابلی فرمانده دلاور عملیات تیپ ۶۳ خاتم به همراه برادر حسن شیری فرمانده پرتوان گردان کاتیوشا در حالی که با موتور مشغول انجام مأموریت بودند، مورد اصابت راکت‌های هواپیما دشمن بعثی قرار گرفتند و در حالی که ابدان و خون پاک آنها با یکدیگر ممزوج شده بود، به شهادت رسیدند.

وقتی خبر شهادت این دو بزرگوار در کنار یکدیگر را شنیدم، دقیقاً به یاد چند روز قبل افتادم که شهید حسین کابلی جواب اصرارهای محمد صادقی را جهت رفتن به تهران و شرکت در مراسم تشییع شهید صادقی نپذیرفته بود، چراکه تقدیر بر این بود این دو بزرگوار در کنار هم و در یک زمان دعوت الهی را لبیک گویند و به آرزوی دیرین‌شان که همانا شهادت در راه احیای اسلام و قرآن و حفظ حدود و ثغور و کیان جمهوری اسلامی بود، برسند.

شهید کریمی نفر سمت راست در کنار شهید کابلی

گفت‌وگو

شیخ حسین انصاریان در سنگر تطبیق آتش توپخانه ۶۳ خاتم‌الانبیا

برگی از حماسه‌آفرینی گروه توپخانه ۶۳ به روایت یکی از رزمندگان این تیپ

روزی که طومار تانک‌های بعثی را درهم پیچیدیم

■ غلامحسین بهبودی

نقش توپخانه سپاه و خصوصاً گروه توپخانه ۶۳ خاتم‌الانبیا(ص) به فرماندهی حاج حبیب‌الله کریمی در عملیات کربلای ۵ بسیار پررنگ بود و توانست تعداد زیادی از ماشین‌های زرهی دشمن را از بین ببرد. متن زیر خاطرات حاج‌رضا سلیمانی از نیروهای پیشکسوت گروه توپخانه خاتم‌الانبیا(ص) در خصوص عملیات کربلای ۵ است که از زبان او می‌خوانیم.

■ **تک سنگین بعثی‌ها**

در اثنای عملیات کربلای ۵ یک روز حدود ساعت ۱۰ صبح با حاج حبیب کریمی و محمد صادقی در قرارگاه تاکتیکی فرعی نشسته بودیم که در همین لحظه شنیدیم برادر یزدان زالی‌پولی (دیده‌بان مستقر در خط شرق دوئیجی) با تطبیق صحبت می‌کند و می‌گوید: عراق با تعداد زیادی تانک و نیرو تک کرده و احتمال شکسته‌شدن خط زیاد است.

با شنیدن وضعیت منطقه با یک دستگاه موتور ۲۵۰ به همراه حاج‌قاسم یاسینی به سمت دیدگاه حرکت کردیم. منطقه بیش از حد شلوغ بود. آتشبارها و ادوات خودی و دشمن با شدت هرچه تمام‌تر شلیک می‌کردند. با موتور در جاده خاکی پردست‌انداز پیش می‌رفتیم. در همین حال گلوله توپ یا خمپاره‌ای سمت چپ و راستمان منفجر می‌شد و ترکش‌هایش با صدای فِرفِر از کنارمان رد می‌شد. یک ربع بعد رسیدیم. بچه‌ها درگیر بودند و تعدادی مجروح و شهید پشت خاکریز افتاده بودند.

■ **یک دشت تانک دشمن**

به اتفاق حاج قاسم وارد دیدگاه شدیم، برادر یزدان پشت دوربین بود و درخواست گلوله کرده بود، ولی از بس منطقه شلوغ بود محل اصابت گلوله‌های درخواستی را پیدا نمی‌کرد. با ورود ما به دیدگاه، یزدان به آتشبار مأموریت تمام داد. پشت دوربین که قرار گرفتم، دیدم یک دشت تانک دشمن روبه‌روی ما در فاصله ۲۰۰متری مستقر و در حال شلیک هستند

گرد و خاک ناشی از شلیک تانک‌ها دید منطقه را محدود کرده بود. حجم شلیک گلوله‌های توپ، کاتیوشا و ادوات خودی خیلی زیاد بود. گوشی بیسیم را برداشتم و با تطبیق تماس گرفتم، مختصات مرکز تجمع تانک‌های دشمن را جهت شلیک به تطبیق دادم و برای اینکه محل انفجار موشک‌ها را پیدا کنم، سه موشک کاتیوشا درخواست کردم. مختصات درخواستی حدود ۵۰۰ متری دیدگاه خودمان بود، تطبیق که متوجه شد من در دیدگاه هستم، بدون معطلی و سؤال و جواب مختصات درخواستی را به آتشبار داد و دست ما را گذاشت در دست آتشبار.

■ **تصحیحات هزار به راست!**

چند دقیقه بعد سه موشک کاتیوشا شلیک شد. من و یزدان و حاج‌قاسم هرچه دوربین چرخاندیم، محل انفجار موشک‌ها را پیدا نکردیم. سه تای دوم را درخواست کردیم. موشک‌ها شلیک شد، اما باز هم محل انفجار گلوله‌ها را پیدا نکردیم. از سمت چپ منطقه که مملو از دود و گرد و خاک بود صدای انفجار موشک‌ها را شنیدیم. تصحیحات هزار به راست را دادیم (از اصطلاحات دیده‌بانی و توپخانه) و سه موشک دیگر درخواست کردیم. به حمدالله انفجار سه تا موشک سوم را پشت تانک‌های دشمن دیدیم. با تصحیحات ۸۰۰کم، سه تا موشک دیگر درخواست کردیم. چند دقیقه بعد انفجار سه موشک را بین تانک‌های دشمن شاهد بودیم. به تطبیق گفتم همین مختصات را به سه آتشبار ۱۳۰ م. م جهت شلیک بدهید. چند دقیقه بعد ۱۲ قبضه توپ ۱۳۰ م. م و دو قبضه کاتیوشا به روی مرکز تجمع دشمن در حال شلیک بودند. با توکل به خدا گلوله‌ها یکی پس از دیگری در محل تجمع تانک‌های دشمن منفجر می‌شد. در کمتر از نیم ساعت وضعیت منطقه تغییر کرد و ورق به نفع ما برگشت. ستون‌های دود و آتش ناشی از انفجار تانک‌ها از چند نقطه به آسمان می‌رفت. به تطبیق اعلام کردیم این مختصات را برای مواقع ضروری به نام ذوالفقار ثبت کنید و همین‌طور به شلیک‌ها ادامه بدهید تا اطلاع بدهیم.

من و حاج قاسم که دیدیم وضعیت خط از آن حالت شکنندگی خارج شده، ادامه مأموریت را به یزدان سپردیم و برگشتیم قرارگاه تاکتیکی در پنج ضلعی. وارد قرارگاه که شدیم، یزدان داشت با تطبیق صحبت می‌کرد و می‌گفت دست شما درد نکند با هر درخواست ثبتی ذوالفقار چهار پنج تا تانک میره روی هوا... حاج حبیب با تبسم خاصی که که نشان‌دهنده رضایتش بود مکالمات را گوش می‌کرد. گزارش وضعیت خط را به حاج حبیب دادم و به سمت تطبیق اصلی حرکت کردیم.

به تطبیق گفتم همین مختصات را به سه آتشبار ۱۳۰ م. م جهت شلیک بدهید. چند دقیقه بعد ۱۲ قبضه توپ ۱۳۰ م. م و دو قبضه کاتیوشا به روی مرکز تجمع دشمن در حال شلیک بودند. با توکل به خدا گلوله‌ها یکی پس از دیگری در محل تجمع تانک‌های دشمن منفجر می‌شد

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۰۰۵

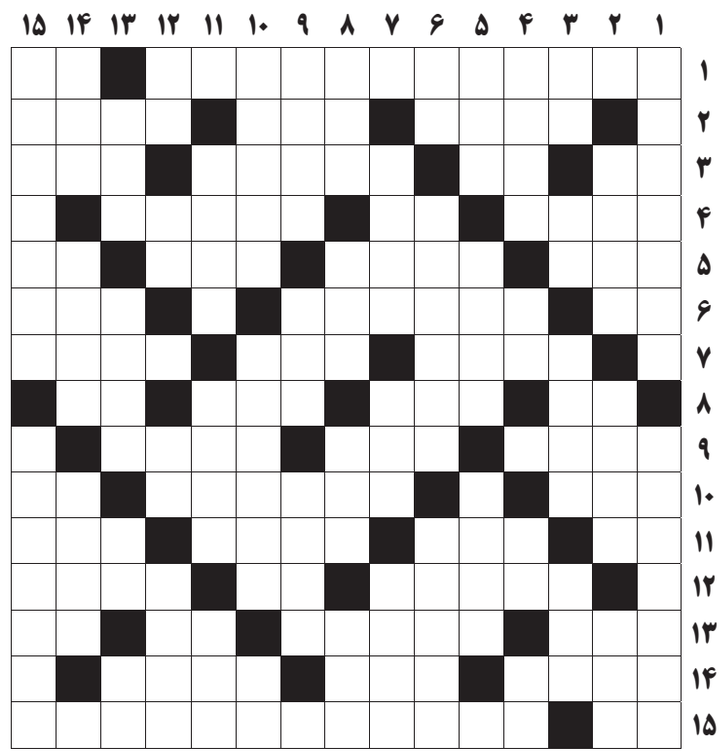

از راست به چپ

■ ۱- اولین ایرانی‌ای که موفق به دریافت درجه دکترای ادبیات در ایران شد- اندک ■ ۲- بیماری خود بزرگ‌بینی- زشت- پارچه روبالشی ■ ۳- ناپسند- سرخ کمرنگ- ... هر چه لایق- نویسنده بذله‌گوی ایرلندی ■ ۴- گزند- قهرمان افسانه‌ای مردم سوئیس- کهنه و فرسوده ■ ۵- فاتحه‌خوانی- افسار- از فرماندهان شهید سال‌های حماسه- گلو در گویش تهرانی‌ها ■ ۶- انتها- از پرندگان شاسی بلند- فلز قیمتی ■ ۷- نهاد و طینت- مار خطرناک- کتاب والتر اسکات، نویسنده ایرلندی ■ ۸- یار کارتونی مت- قطعه زمین کشاورزی- کاستی- پاروی قایقرانان ■ ۹- پوشاننده عیب- پسوند صفت‌ساز- پیشانی ■ ۱۰- فکر و اندیشه- از سردترین مناطق کشورمون- سرما ■ ۱۱- رمق آخر- حیوان عسل‌دوست- خداحافظی- گنج ■ ۱۲- پوست دباغی‌شدهٔ بز- پول ژاپن- کتاب زکریای رازی در طب ■ ۱۳- اسلحه‌ای در شمشیر بازی- ماهی خوراکی جنوب- باشکوه- پوزه ■ ۱۴- دروازه‌بان ملی‌پوش بایرن مونیخ- حیا- خواب خیال انگیز ■ ۱۵- مساوی- فرزند اعتصام الملک که اشعاری دلفریب و نغز از خود به جا گذاشته است

از بالا به پایین

■ ۱- عاشق و شیفته- نطق کردن ■ ۲- چاقو مال خودش را نمی‌برد- شهر باستانی و قرمز رنگ اردن- فرزند پسر ■ ۳- عید ویتنامی‌ها- دریا- مرکز فرماندهی- خالی ■ ۴- دوچرخه سوار می‌زند- حرف ناتمام- مشک آب- نوعی موسیقی ■ ۵- صندلی راحتی- سلاح پرتابی- خدای تجارت یونان باستان ■ ۶- آزاده کربلا- معامله پایاپای- ورزشی رزمی ■ ۷- تیر آخر- کم‌پشت- سرخ تیرهٔ مایل به سیاه ■ ۸- عقاب سیاه- شک- وسنی- چاق ■ ۹- از بت‌های جاهلیت- رنگ- بانگ شتر ■ ۱۰- خلق و خو- نزدیکی و پیوستگی- خدای خورشید ■ ۱۱- بهره و سهم- آفریننده- واحد اندازه‌گیری طول ■ ۱۲- رطوبت- یادداشت- چوی خون- آزمند ■ ۱۳- جوجه تیغی- شخص مسخره- ویتامینی که در روده تولید می‌شود یازده ■ ۱۴- مرزبان- بین خواب و بیداری- فیلسوف رواقی یونان باستان ■ ۱۵- داستان غم‌انگیزی که پایان بدی نداشته باشد- نوعی رابطه متقابل بین دو جاندار

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۵	۸		۶	۷		
	۶	۸	۲					
								۴
			۴		۷			
						۸		۵
۱	۲							
				۲			۱	
۸	۹			۶			۷	
		۶		۳				

جدول کلمات متقاطع
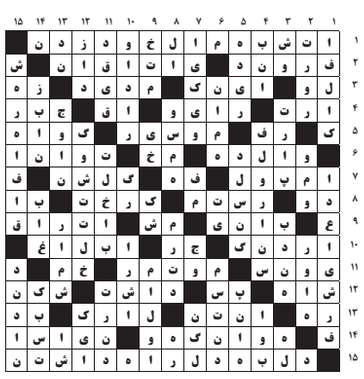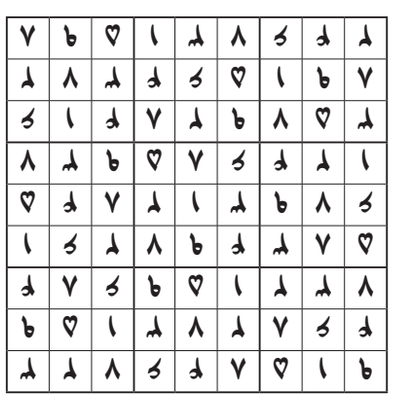
پاسخ جدول شماره ۷۰۰۴